

فرهنگ و آموزش و پرورش فرهنگی

معرفی مقاله: نوشته: دکتر علیمحمد کاردان

در پاسخ به دعوت مؤسسه پژوهش و برنامه‌ریزی آموزش عالی از استادان دانشگاهها در خصوص ارسال مقالات علمی - کاربردی به منظور استفاده و بهره‌برداری در چهل و سومین کنفرانس بین‌المللی تعلیم و تربیت (۲۸-۲۳ شهریورماه ۱۳۷۱)، مقاله "فرهنگ و آموزش و پرورش فرهنگی" به رشته تحریر درآمده است.

این مقاله را هیأت داوران مؤسسه، به عنوان یکی از مقالات برتر انتخاب نموده که فصلنامه به چاپ آن مبادرت می‌نماید.

در این مقاله، ابتدا مفاهیم فرهنگ و آموزش و پرورش تحلیل و سپس مفهوم فرهنگ از دیدگاه انسان‌شناسی مورد مذاقه قرار گرفته است. در ادامه مطلب نویسنده به بحث و بررسی در باره مفهوم آموزش و پرورش در ابعاد وسیع آن پرداخته و در پایان اصول فرهنگ‌پذیری را مورد تعمق و تحلیل قرار داده است.

این مقاله را آقای دکتر علیمحمد کاردان استاد دانشگاه تهران تهیه نموده‌اند که بدین وسیله از ایشان تشکر می‌شود.

"فصلنامه"

فرهنگ^۱ و تربیت با آموزش و پرورش^۲ هم از لحاظ معنی لغوی و هم از نظر مفهوم و کارکرد، روابط تنگاتنگی با یکدیگر دارند. در زبان فارسی "فرهنگ" معانی مختلفی دارد که از مهمترین آنها ادب (نفس) و تربیت و دانش، مجموعه آداب و رسوم و مجموعه علوم و معارف و هنرهای یک قوم یا اقوام است^۳. تربیت نیز به معنی پروردن و پروراندن و آداب و اخلاق را به کسی آموختن و بالأخره پرورش^۴ است. ملاحظه می‌شود که یکی از معانی فرهنگ، تربیت و نتیجه آن یعنی معرفت آموزی است. فرهنگ به معنی مجموعه آداب و رسوم و معارف و هنرهای یک قوم یا اقوام، موضوع یکی از علوم اجتماعی یعنی اتنولوژی (مردم شناسی = قوم شناسی) است که در کشورهای انگلوساکسون آنتروپولوژی (انسان شناسی اجتماعی و فرهنگی) نامیده می‌شود^۵.

برای روشن شدن رابطه مفهومی فرهنگ و آموزش و پرورش به چند تعریف از این دو مقوله در زیر اشاره می‌نماییم:

تعریف فرهنگ از دید انسان شناسی

از فرهنگ به مفهوم علمی کلمه تعریفهای فراوانی به عمل آمده است. در اینجا به عنوان نمونه چند تعریف را که رایجتر و مقبولتر است نقل می‌کنیم.

تایلر (Tylor) فرهنگ را چنین تعریف می‌کند: "فرهنگ مجموعه پیچیده‌ای است که شامل معارف، معتقدات، هنرها، صنایع، تکنیکها، اخلاق، قوانین، سنن و بالأخره تمام عادات و رفتار و ضوابطی است که انسان به عنوان عضو یک جامعه آن را از جامعه خود فرا می‌گیرد"^۶.

ادوارسپیر (E. Sapir) فرهنگ را عبارت از "سیستم رفتارها و حالت‌های متکی بر ضمیر ناخود آگاه" می‌داند. وی در جای دیگر فرهنگ یک گروه را، ابداع تمام مدل‌های اجتماعی رفتار که به وسیله همه یا اکثریت اعضای گروه، جامه عمل به خود می‌پوشد...^۷ تعریف می‌کند.

کلاین برگ (Klineberg)، روان شناس اجتماعی معروف، فرهنگ را چنین تعریف می‌کند: "فرهنگ عبارت از تواناییها و عاداتی است که آدمی به عنوان عضو جامعه کسب کرده است".^۸ به نظر این دانشمند فرهنگ به این معنی ویژه انسان است و "گوناگون بودن فرهنگها معلول افرادی است که گروه مورد نظر را تشکیل می‌دهند".^۹

آنچه در همه این تعاریف مشترک است این است که فرهنگ مجموعه الگوهای اجتماعی رفتار یا عادات و تواناییهایی است که آدمی به عنوان عضو جامعه کسب می‌کند. به عبارت دیگر، مفهوم فرهنگ از یک سو، مستلزم تراکم تجارب آدمی در زندگی به عنوان میراث یک قوم یا اقوام است و از سوی دیگر، مستلزم افراد انسانی است که برای زیستن باید کم و بیش این میراث را از آن خود کنند و آن را بارور سازند. یکی از دانشمندان^{۱۰} برای فرهنگ سه ملاک اختراع، ارتباط^{۱۱} و عادات اجتماعی را پیشنهاد می‌کند. و معنی گفته او این است که "فرهنگ متضمن نوع جدیدی از رفتار است که به افراد دیگر بشر انتقال می‌یابد، به نحوی که برای گروهی از آنان عادت گردد و میان آنان مشترک باشد".^{۱۲} برخی از جامعه شناسان، آموزش و پرورش را همان فرهنگ آموزشی^{۱۳} می‌دانند و معتقدند که این فرایند در رده‌های جانوری پایین‌تر از انسان دیده نمی‌شود. "آنچه در نژادین رده‌ها به فرهنگ شبیه است جنبه زیستی اجتماعی دارد و از عوامل نسبی^{۱۴}، تکامل نوع یا وراثت منشاء می‌گیرد".^{۱۵} بدین سان، انسان با بهره‌گیری از هوش که مهمترین جلوه آن ابداع یا اختراع است و در سایه حافظه متداعیه و قدرت نهادسازی و سرانجام تربیت موجودی فرهنگی و فرهنگساز است و می‌تواند این فرهنگ را پیوسته غنی تر سازد. آنچه را تمدن می‌نامند، یعنی علوم و معارف و هنرهای انسانی، در واقع همان فرهنگ است که می‌توان آن را به فرهنگ مادی (تمدن) و فرهنگ معنوی (علم و فلسفه و هنر) تقسیم کرد. این تمدن و فرهنگ معنوی یعنی فرهنگ علمی و هنری و فلسفی از نسلی به نسل بعد منتقل می‌شود. و آنچه حیات اجتماعی آدمی را به صورت یکتا و بی‌همتادرمی آورد، این است که هر نسل بر روی نظام سنتهای نسل قبل بنای جدیدی می‌سازد.^{۱۶}

فرهنگ به عقیده انسان شناسان دارای سه ویژگی است که در هر یک از آنها تضادی به چشم می‌خورد. این ویژگیها عبارتند از عام بودن، متغیر بودن و اجباری بودن از جهت دیگر نیز می‌توان این سه ویژگی را با مفاهیم متضاد آنها یعنی خاص بودن و ثابت و اختیاری بودن بیان کرد. بعضی از دانشمندان عام بودن فرهنگ را معلول وحدت روانی آدمی و یکسان بودن نیازهای حیاتی و مشخصات عمده محیط زیست بشر می‌دانند. البته

هر جامعه می‌تواند دارای فرهنگهای خاصی نیز باشد که نسبت به فرهنگ عام بشر فرهنگ خاص یک قوم یا ملت شمرده می‌شود و خود نیز ممکن است دارای رشته‌های فرعی دیگر باشد (پاره فرهنگ). در مورد متغیر بودن فرهنگ نیز می‌توان گفت که فرهنگ مانند همه پدیده‌های اجتماعی "بنابر مقتضیات زمان و براساس اختراعات و نیازها و آمد و رفت‌ها" دستخوش تغییر است لکن غالباً "این تغییر چنان کند است که تقریباً" ثابت به نظر می‌رسد. از جهت اجباری بودن نیز باید گفت که کودک از بدو تولد اصولاً "به اجبار آداب غذا خوردن و لباس پوشیدن و نشست و برخاست و نظام ارزشها و زبان جامعه و علائم دیگر را در خانواده یا مدرسه و یا اجتماعات دیگر فرا می‌گیرد. اما چنانکه روان‌شناسان اجتماعی نشان داده‌اند در سنین بالاتر پذیرش فرهنگ کم و بیش اختیاری است. استوتزل در این باره چنین می‌نویسد: "فرهنگ پذیری نه‌آنطور که دورکیم (Durkheim) تصور می‌کرد تنها تحمل فشارهای فلج‌کننده است، و نه تقلید بی‌هدف، چنانکه تارد (Tarde) می‌پنداشت، بلکه این امر عبارت از سازگاری اجتماعی کاملاً" انگیزه‌دار است زیرا فرد دارای نیازهایی است که نخست با مانع برخورد می‌کند و سد می‌شود و سپس در هرگونه رفتار اعم از ادراک حسی یا شناخت یا جنبه انفعالی یا فعالیت، فرد متوجه می‌شود که شکست او معلول ناسازگاری و توفیق او معلول سازگاری است. مشاهده رشد کودک نشان می‌دهد که وی نه تنها هنجارهای اجتماعی را در تمام موارد با خشم و نفرت تلقی نمی‌کند بلکه با اشتیاق تمام انتظار دارد که این هنجارها را به او یاد دهند. بنابراین، تربیت همواره به زور از خارج به فرد تحمیل نمی‌شود بلکه فرد آن را می‌جوید و می‌طلبد^{۱۷}."

تعریف آموزش و پرورش

تعاریفی که از تربیت یا آموزش و پرورش شده است مانند تعاریف فرهنگ فراوان است و نقل و نقد همه آنها در این مقاله امکان‌پذیر نیست. از این رو، از میان تعاریف بسیار، دو تعریف را که در کتب علوم تربیتی بیشتر نقل می‌شود در این جا می‌آوریم. یکی تعریف امیل دورکیم، جامعه‌شناس معروف، و دیگری تعریفی است که "اتحادیه بین‌المللی پرورش نو (Ligue-Internationale d'Education-Nouvelle)" پیشنهاد کرده است. دورکیم در سال ۱۹۱۱ تربیت را به این شرح تعریف کرده است: "تربیت عملی است که نسلهای بالغ بر روی نسلهایی که هنوز برای زندگی اجتماعی به حد بلوغ نرسیده‌اند انجام می‌دهند و غرض از آن برانگیختن یک رشته حالات جسمانی و عقلانی و اخلاقی در

کودک است که مقتضای جامعه سیاسی بر رویهم و محیط اجتماعی است که کودک اختصاصاً "برای زندگانی در آن آماده می‌شود".

تعریف "اتحادیه بین‌المللی پرورش نو" از تربیت نیز از این قرار است: "تربیت عبارت از فراهم کردن زمینه رشد حتی الامکان کامل تواناییهای هر شخص به عنوان فرد و نیز به عنوان عضو جامعه‌ای مبتنی بر همبستگی و تعاون است. تربیت از تحول اجتماعی جدایی ناپذیر است و یکی از نیروهای تعیین‌کننده این تحول است. بنابراین هدف تربیت و روشهای آن باید به طور دائم و همگام با پیشرفت شناخت کودک و انسان و جامعه که حاصل علم و تجربه هاست مورد بازنگری قرارگیرد"^{۱۸}.

به طوری که در این دو تعریف که یکی بیشتر به جامعه و دیگری به فرد و "رشد حتی الامکان کامل تواناییهای" او توجه دارد دیده می‌شود تربیت از جامعه و بنابراین فرهنگ به منزله مجموعه عادات و آداب اجتماعی جدایی ناپذیر است، به همین علت هدف و مفهوم و روشهای آن به موازات تحول جامعه و فرهنگ تحول می‌یابد و بنابراین باید با پیشرفت "شناخت کودک و انسان و جامعه که حاصل علم و تجربه است" به طور دائم مورد بازنگری قرارگیرد. مثلاً، چنانچه گاستون میالاره می‌گوید مفهوم تربیت در طی ربع اخیر قرن بیستم گسترش یافته است و دیگر به دوره کودکی و تربیت آموزشگاهی و تربیت قوای معدودی مانند هوش و حافظه و نیز رابطه شاگرد و معلم محدود نمی‌شود. به عبارت دیگر، مفهوم تربیت از چهار جهت یعنی، سن و محیط تربیتی و قوای ذهنی و رابطه متقابل میان مربی و متربی گسترده‌تر شده و از این لحاظ به مفهوم فرهنگ و فرهنگ آموزشی نزدیکتر می‌شود. برای روشن شدن این رابطه اندکی بیشتر درباره این گسترش بحث می‌کنیم.

۱- نخستین گسترش مفهوم تربیت به سن کسانی که تربیت می‌شوند مربوط می‌شود. به این معنی که "دوره‌ای از زندگی که در طی آن انسانی تربیت می‌شود از بالا و پایین طولانی شده است. امروزه در اغلب کشورهای جهان آموزش اجباری در حدود ۶ سالگی آغاز می‌شود. در نیم قرن اخیر... توجه به کودکان کمتر از ۶ سال پیدا می‌شود و گسترش می‌یابد... و امروز وقتی گفته شود که تربیت از زمان تولد آغاز می‌شود دیگر کسی از این گفته یکه نمی‌خورد"^{۱۹}. و این اعتقاد نتیجه دستاوردهای پژوهشهای روان‌شناسان (وبه وسیله روانکاوان) و پی بردن به اهمیت سالهای نخستین زندگانی و محیط خانوادگی در رشد بعدی شخصیت است. از سوی دیگر، سن پایان آموزش اجباری نیز بالاتر رفته و در

کشورهای پیشرفته میان ۱۶ و ۱۸ سال نوسان دارد. به علاوه، در دهه‌های اخیر، شاهد گسترش تربیت مداوم بوده‌ایم. بنابراین، هرگاه گفته شود که تربیت در همه ادوار زندگی یعنی زگهواره تا گور در اختیار انسان قرار می‌گیرد، گزافگوئی نیست و این نوعی تحقق کلام پیامبر بزرگ اسلام یعنی "اطلب العلم من المهد الى اللحد" است.

۲- گسترش دیگر مفهوم تربیت به این معنی است که از این پس تربیت افراد، منحصر به کار آموزشگاهها یا مدارس نیست. "در بیرون از مدرسه، که اغلب اوقات محیطی بریده از عالم است، محیطی که کودک در آن زندگی می‌کند یک سلسله محرکهایی را بر او وارد می‌کند که احتمال دارد (والبته نه همیشه) بسیار آموزنده باشد، مطبوعات و رادیو و تلویزیون و تجارب مرد و زن از این جمله‌اند."^{۲۰}

۳- گسترش دیگر مفهوم تربیت به قوای انسان مربوط می‌شود: در حالی که در اغلب نظامهای آموزشی حداکثر به تربیت هوش و حافظه توجه می‌شود، در قرن بیستم خواست همه این است که "تربیت به همه زمینه‌های زندگی انسانی گسترش یابد..." بدین ترتیب، فی‌المثل تربیت احساسات به اندازه تربیت هوش مورد توجه است... و در نتیجه نظامهای آموزشی به سوی "پرورش کامل فرد" پیش می‌روند. در تربیت کنونی هدف این است که علاوه بر عقل، شخصیت نیز به نحوی متعادل پرورش یابد.

۴- گسترش دیگر مربوط به "فرآیندهای تربیتی" است، به این معنی که تربیت از این پس تنها "تعامل میان شاگرد و معلم" نیست. به عبارت دیگر، اوضاع تربیتی متعدد و متنوع‌اند... از جمله "آموزگار و مدیرمدرسه و مسئولان وزارت آموزش و پرورش همگی به شیوه خود عمل تربیتی انجام می‌دهند و همه این اعمال دارای ماهیت واحدی نیست^{۲۱}". بدینسان و با توجه به معنای گسترده تربیت در عصر ما، انتقال فرهنگ به معنای "مجموعه علوم و فنون و آداب و رسوم اجتماعی، تنها از طریق مدارس صورت نمی‌گیرد و مؤسسات دیگری مانند مراکز دینی و علمی و فنی و ارتباط جمعی، و در وهله اول، مطبوعات و رادیو و تلویزیون نیز این نقش را تا حد زیادی به عهده دارند و مربیان و معلمان لازم است در آموزشهایی که می‌دهند به کار این مؤسسات و تأثیر آنها در شناخت و نگرش و رفتار کودکان و جوانان و در نتیجه در ثمره کار ایشان توجه داشته باشند. در مقابل، رسانه‌های گروهی نباید و نمی‌توانند از آموزشهای مدرسه‌ای غافل باشند. در واقع، در حالی که وظیفه مدرسه آموختن مفاهیم اساسی و زبان مادری و زبانهای خارجی

و علوم تجربی و علوم انسانی از یک سو، و تعلیم مهارت‌های فنی، از سوی دیگر است، وظیفه تربیت اخلاقی و اجتماعی نیز به عهده نظام آموزش رسمی و مؤسسات دیگری مانند مساجد و باشگاه‌های ورزشی و رسانه‌های گروهی است و مدارس و این مؤسسات در واقع نظام آموزش و پرورش را تشکیل می‌دهند.

رو به مرفته، وظیفه نظام آموزش و پرورش هرکشور انتقال میراث فرهنگی از نسلی به نسل دیگر، و از این مهمتر، پرورش و ایجاد استعدادهایی مانند خلاقیت و حساسیت هنری و دادن اطلاعاتی است که نسل جوان را برای مشارکت در امور فرهنگی و آفرینش آثار علمی و هنری و فنی آماده می‌سازد. و اینجاست که به نظر کرشن اشتاینر (G. kerschen steiner) فیلسوف و مربی شهیر آلمانی می‌رسیم. به عقیده این مربی "فرهنگ" را می‌توان از دو لحاظ مورد دقت قرار داد: یکی از لحاظ ایستائی یا سکونی و دیگری از نظر پویایی یا حرکتی. فرهنگ به معنی ایستایی خود عبارت از حالتی است که ذهن فرد را فرامی‌گیرد و به کمال مطلوبی ختم می‌شود و سعی فرد بر آن است که به طرق مختلف به این هدف نزدیک شود. در صورتی که فرهنگ پویا مجموعه زنده‌ای از پدیده‌هاست که فرد در پیدایش آنها شرکت دارد و به مدد همین همکاری نیز رفته رفته به وضع فرهنگی آشنا می‌گردد. به عبارت دیگر، فرهنگ پویا همان کشش به سوی اعتبارات تمدنی است و به همین علت نیز کرشن اشتاینر "بهترین وجه تمایز خردمندان و فرهیختگان را میل ایشان به سوی عالیت‌ترین فرهنگها می‌داند. به عقیده او این تمایل هنگامی در فرد پدید می‌آید که بتواند اولاً "غرایز خود را به تبعیت از مفاهیم ارزشی وادارد، ثانیاً ارزشهای دانی را تابع ارزشهای عالی سازد: مرحله اول را کودکان و نوجوانان به مدد بزرگسالان طی می‌کنند و مریبان آنان را از خطر گمراهی نگاه می‌دارند. اما گذر از مرحله دوم به دست خود فرد انجام می‌گیرد و بدون آزادی شخصیت امکان پذیر نیست. در واقع، امر و نهی دیگران مانع نیل به ارزشهای عالی می‌گردد. این مرحله عالی تربیت را می‌توان دوره تربیت خود به دست خود^{۲۲} نامید^{۲۳}."

به عقیده کرشن اشتاینر "هدف عمل تربیتی این است که سرانجام ارزشهای فرهنگی و تمدنی را به صورت ترکیبی در نوع خود یکتا و بی‌همتا در آورد و این ترکیب خاص همان وجود روحانی انسان و آدمیت او است. می‌توان این طور نتیجه گرفت که فرد متمدن و آشنا به فرهنگ کسی است که سرانجام خود مربی خویش گردد. در آشنا کردن فرد با تمدن و تحول پدیده‌های آن می‌توان مقاصد پنجگانه زیر را مشاهده کرد:

۱- بسط و توسعه افق ذهن فرد.

- ۲- آماده کردن اوبه پذیرش ارزشهای جدید از راه ایجاد میل به آنها و قدرت کسب آنها در او
- ۳- ایجاد احتیاج به تکمیل و توسعه خود این ارزشها
- ۴- ایجاد وحدت در نفسانیات، وحدتی که هر روز رو به تزاید می‌رود.
- ۵- ایجاد نوعی انعطاف در ادراک روابطی که میان هدف و وسایل نیل به آن یا میان مسائل و روشهای حل آن و خلاصه میان خود ارزشها وجود دارد. حاصل کلام اینکه فرهنگ واقعی فرهنگی است که درونی و با ذات فرد آمیخته و یکی شده باشد^{۲۴}.

بنابر آنچه گفته شد، تربیت در واقع چیزی جز آشنا کردن افراد جامعه با ارزشهای فرهنگی و آثار تمدن نیست و از این رهگذر است که شخصیت هر کس تکون و تحقق می‌یابد و این جاست که به رابطه نزدیک فرهنگ و شخصیت می‌توان پی برد. درحقیقت، شخصیت هر کس ترکیب خاصی از عوامل ارثی و جیلی و ارزشهای فرهنگی است و چنین شخصیتی متقابلاً "به غنا و وسعت و عمق جامعه خاص و سرانجام جامعه بشری مدد می‌کند یا باید بکند.

حال باید دید در این فرایند فرهنگ آموزی یا فرهنگی کردن افراد جامعه از یک سو، و غنی تر ساختن میراث فرهنگی از سوی دیگر، چه اصولی را باید رعایت کرد؟

اصول فرهنگ آموزی

اگر غرض از تربیت را تأمین رفاه و آسایش انسان در زندگی و پیشرفت مادی و معنوی جامعه و ایجاد وحدت و هماهنگی میان فرد و جامعه و برقرار ساختن دوستی و تفاهم بین ملتها و در نهایت کار تعالی بخشیدن فرد در جهت ارزشهای عالی انسانی بدانیم. تحقق این هدفها در صورتی میسر است که کودکان و نوجوانان را برای چنین زندگی آماده کنیم. و ایشان را اجتماعی و اخلاقی و سرانجام فرهنگی بار آوریم. چنین انسانهایی باید با جامعه و فرهنگ آن سازگار باشند، به طوری که بتوانند منافع جمع را بر مصالح فردی خود مقدم دارند و به نظم و پیشرفت جامعه خود و دوستی و تفاهم با ملل دیگر کمک کنند. چنین تربیتی از طرفی، مستلزم سلامت تن و روان، و از سویی دیگر، مستلزم تربیت اجتماعی - فرهنگی است. برای نیل به این هدفها از نظر فرهنگی رعایت اصول زیر ضروری است:

۱- با توجه به اینکه نخستین شرط تفاهم بین افراد یک جامعه دانستن و دریافتن زبان ملی است و شناختن زبان ملی هر جامعه بدون آشنائی با ادبیات آن جامعه امکان پذیر نیست بنابراین، شرط اول فرهنگی کردن افراد آموختن زبان و ادب رایج در جامعه است و چون در حال حاضر سرنوشت و منافع هر ملت به سرنوشت و منافع ملل دیگر وابسته است و جامعه‌ها و فرهنگهای گوناگون هر روز بهم نزدیکتر می‌شوند و زندگی بدون مبادله اقتصادی و سیاسی با ملل دیگر امکان پذیر نیست بنابراین، باید به آموزش زبانهای زنده‌ای که در رابطه و مراوده بین ملل نقش مهمتری دارند پرداخت و این زبانها را با روشهای مؤثر به طور مستقیم یاد داد.

۲- با توجه به اینکه انسان عصر ما باید بتواند موضع و موقع خود را در زمان و مکان بشناسد و خود را با نیازهای جامعه کنونی که جدای از جامعه‌های دیگر چه در گذشته و چه در حال نیست سازگار کند باید به تاریخ و جغرافیای کشور خود و کشورهای دیگر و نیز وضع اجتماعی و اقتصادی و سیاسی جامعه‌هایی که با جامعه او در ارتباطند آگاه باشد و همین امر لزوم آموزش علوم اجتماعی را ایجاب می‌کند.

۳- با توجه به اینکه جامعه‌های کنونی یا صنعتی شده و یا راه صنعتی شدن را در پیش گرفته‌اند و به اصطلاح در حال توسعه (صنعتی) هستند، و نیز با توجه به پیچیدگی و تنوع کارها و فعالیتهای گوناگون فنی و اقتصادی و اجتماعی، یکی دیگر از هدفهای تعلیم و تربیت، آموختن کار و پیشه سودمند به افراد است و این امر مستلزم شناخت استعدادها و علاقه‌ها و تنوع آنها از یک سو، و شناخت مشاغل و مقتضیات و شرایط آنها از سوی دیگر، و پرداختن به راهنمایی تحصیلی و شغلی است که می‌توان بر رویهم آن را فرهنگ فنی و علمی نامید. این جنبه از برنامه آموزش و پرورش از ساده‌ترین کار آموزی گرفته تا مرحله مهندسیهای گوناگون را شامل می‌شود و مستلزم رعایت اصولی است که از اهم آنها تربیت تخصصی از یک سو، و آموزش فرهنگ یا اطلاعات عمومی از سویی دیگر است، و این دو لازم و ملزوم یکدیگرند. زیرا چنانکه فیزیکدان معروف فرانسه پل لانژون گفته است "منظور از اطلاعات عمومی آشنا کردن فرد به صورتهای مختلف زندگانی آدمی است و این کار نه تنها به تشخیص استعدادهای او مدد می‌کند و به او مجال می‌دهد که پیش از پرداختن به شغل با علم و اطلاع کامل آن را برگزیند بلکه مقصود این است که از این راه هر فرد ارتباط خود را با افراد دیگر حفظ کند و بتواند به فایده و اعتبار مشاغل دیگری جز شغل خودش پی‌برد و منزلت شغل خود را نسبت به سایر مشاغل درست دریابد" ۲۵.

باری، اطلاعات یا فرهنگ عمومی، سبب نزدیکی و یگانگی میان افراد می‌شود و حال آنکه کار تخصصی غالباً "ایشان را از هم دور می‌سازد." از این رو، باید پایه و اساس تخصص حرفه‌ای را بر روی مجموعه‌ای از اطلاعات عمومی متین و متیقن گذاشت و این کار را حتی در دوره کارآموزی نیز دنبال کرد تا تدابیری که برای تربیت تخصصی جوانان اتخاذ می‌گردد به هیچ رو مانع و رادع پرورش ایشان برای زندگانی انسانی نشود. باید طوری رفتار کرد که تربیت شغلی و تخصصی افراد مخل فهم مسائل مختلف و وسعت نظر آنان نشود. به عکس، باید اقداماتی به عمل آورد که معارف انسان را از حدود و قیود تخصص فنی رها سازد^{۲۶}.

۴- با توجه به اینکه مشکل بزرگ کشورهای در حال پیشرفت نیز نارسائی تولید و اشتغال و سرانجام آموزش فنی و حرفه‌ای است و خیل عظیمی از مردم این جامعه‌ها مصرف کننده‌اند نه مولد، و یکی از علل این وضع نارساییها و ارتباط ضعیف آموزش متناسب با پیشرفت صنعتی و فنی است. بنابراین باید نظام آموزش و پرورش را در جهت تربیت فناوران (تکنسین‌ها) و صاحبان حرف و نیز تربیت نیروهای دیگری که لازمه اداره جامعه صنعتی است دگرگون ساخت. اما غرض از آموزش فنی و حرفه‌ای باید این باشد که صاحبان فن و حرفه به صورت آلت بی اراده تولید و توزیع کالاها در نیایند و به آدمکهای ماشینی تبدیل نشوند. چه، غرض از حرفه و فن تنها تولید و توزیع کالا نیست، بلکه آزاد کردن انسان از قید فقر مادی و معنوی و سرانجام افزایش قدرت ابداع و ابتکار در اوست. به عبارت دیگر، غرض تأمین سعادت فردی و اجتماعی است و این امر مستلزم "درک عالم درون و شناخت خود به عنوان موجودی با شخصیت است^{۲۷}". به عبارت دیگر، تربیت فنی در صورتی به فرهنگی ساختن کمک می‌کند که وسیله و ابزار علم و معرفت و پرورش شخصیت انسانی باشد. و این درست عکس هدفی است که غالباً "در آموزش فنی و حرفه‌ای وجود دارد. به قول پل والری (Paul valery) "امروز دیگر انسان معیار سنجش نیست، بلکه اشیاء و ابزارها و ماشینها هستند که معیار سنجش انسانند^{۲۸}". و اگر آموزش علوم انسانی و اجتماعی که اطلاعات عمومی را تشکیل می‌دهند و مخصوصاً در سالهای آخر آموزش متوسطه توصیه می‌شود، برای این است که انسان به خود آگاه گردد و بر مصنوع خود که ماشین است مسلط باشد و گرفتار تنگ نظریهای "تخصصی" نشود. البته آموزش علوم و فنون می‌تواند انسان را به سوی فرهنگ سوق دهد مشروط بر اینکه در این آموزش به جای توجه به زمینه محدود تخصص، وی را با "روش" کشف حقایق و به قول دکارت "راهبر بردن عقل" در این زمینه آشنا سازد

و معرفت علمی زمینه‌ای برای تهذیب اخلاق و تعالی معنوی انسان باشد. در واقع، در این مرحله است که علم یکی از پایه‌های مهم فرهنگ است و به سایر معارف انسانی یعنی فلسفه و هنر نزدیک می‌شود و انسان در خود احساس نیاز به شناخت و یادست کم آشنایی با این معارف می‌کند.

۵- در تعلیم فلسفه و ادبیات و هنر نیز دو روش وجود دارد: یکی این است که فرد را فی‌المثل با شرح حال و آثار و صفات فلان فیلسوف یا ادیب و شاعر و هنرمند آشنا کنیم و دیگر اینکه او را مستقیماً در ارتباط با اثر یا آثار آنان قرار داده، در ضمن "گفت و شنود" سعی کنیم وی را با تمام وجود، یعنی به مدد احساس و ادراکش با نویسنده یا شاعر معینی روبرو سازیم و از او بخواهیم که نظر و احساس خود را راجع به فلان اثر یا آثار ادیب یا هنرمند بیان کند. روش اول روشی صرفاً "فنی و علمی" است، اما روش دوم روشی است که فرد را عمیقاً با فرهنگ آشنا می‌سازد یا تربیت "فرهنگی" می‌بخشد. برای نیل به این مقصود بهترین روش، روش گفت و شنود (دیالوگ) است. در واقع، همان طور که نلر می‌گوید "معلم به واسطه درگیر ساختن فرد در گفت و شنود وی را تشویق می‌کند به اینکه خود به تفکر بپردازد. وی از شاگرد در مورد افکار او سؤال می‌کند. افکار دیگری را پیشنهاد می‌کند و به همین گونه وی را در گزینش میان نظریات علی‌البدل راهبر می‌شود. شاگرد آنگاه در می‌یابد که حقایق برای انسانها اتفاق نمی‌افتند بلکه توسط انسانها انتخاب می‌شوند. گذشته از اینها، وی در فراگیری به صورت هنرمند در می‌آید نه تماشاگر^{۲۹}..."
و همین فرهنگ جوئی تعلیم و تربیت را در جهتی که روان‌شناسی و جامعه‌شناسی و فلسفه معاصر تأیید می‌کنند سوق می‌دهد و آن استفاده از تمام قوای فرد از راه به‌کاربردن روشهای فعال آموزش و پرورش است که وی را شخصاً و کلاً بر می‌انگیزند.

۶- "در همه جا آموزشگاه باید مرکز اشاعه فرهنگ باشد و به همه مردم مجال دهد که معرفت خویش را کامل سازند. این مرکز که در حقیقت "گنجور اندیشه و هنر و تمدن فعال ملت است" باید ذخایر باستانی را به همه مردم انتقال دهد و در عین حال عامل فعال ترقی و تجدد نیز باشد. مدرسه باید وعده‌گاه دانش‌پژوهان باشد و چون واسطه‌ای پیوستگی میان گذشته و آینده را میسر سازد^{۳۰}."

متأسفانه در حال حاضر اغلب مدارس و حتی دانشگاهها نه تنها کار خود را به آموزش و پرورش رسمی کودکان و نوجوانان محدود می‌کنند و از ساعات معینی درهای خود را

می‌بندند، بلکه چندین ماه در سال از فعالیت باز می‌ایستند و حتی نقش فوق برنامه را که سابق کم بهامی دادند از دست داده‌اند. و این در حالی است که مدارس می‌توانند از طریق شاگردان خود اولیاء ایشان و خانواده‌ها را به امور فرهنگی و دست کم اصول آموزش و پرورش جدید آشنا سازند.

۷- برای کمک به رشد و توسعه فرهنگی به معنای وسیع کلمه، مدارس باید از نتیجه کار رسانه‌های گروهی، از قبیل مطبوعات و رادیو تلویزیون، آگاه باشند و دانش آموزان خود را برای ارزیابی درست آنچه از آن طریق پخش و القاء می‌شود آماده سازند. از جمله می‌توانند در ساعات درس‌هایی مانند علوم اجتماعی به تحلیل مفهوم برخی از مقالات روزنامه‌ها و مجلات و یا تجزیه و تحلیل برخی از برنامه‌های رادیوئی و یا فیلم‌های تلویزیونی پردازند. متقابلاً "رسانه‌های گروهی نیز باید در جریان کارهای علمی مؤسسات آموزشی به ویژه دانشگاه‌ها باشند و به کمک استادان و محققان این مؤسسات مردم جامعه را با پیشرفتهای علمی و فنی و فرهنگی آشنا سازند. از این گذشته، مؤسسات آموزشی باید با انجمن‌های علمی و مجامعی که در زمینه‌های مختلف پژوهش‌های علمی و فنی تشکیل می‌شوند در ارتباط باشند و اطلاعات و تجارب خود را مبادله کنند.

۸- با توجه به نزدیکی بیش از پیش کشورها و تمدن‌ها به یکدیگر و نفوذ فرهنگها در یکدیگر، نظام آموزش و پرورش، و در وهله اول مراکز تربیت معلم، باید معلمان آینده را برای رویارویی با پدیده نفوذ متقابل فرهنگها و چگونگی جذب و دفع ارزشهای فرهنگی بیگانه به منظور غنی‌تر و مقاوم‌تر ساختن فرهنگ ملی آماده کنند. در این زمینه باید چنانکه پژوهش‌های روان‌شناسی اجتماعی نشان داده است بجای گرفتن موضع منفی و طرد کننده که موجب تشدید عطش جوانان برای شناختن فرهنگ بیگانه می‌شود، از پیش با شناساندن فرهنگ حاکم یا مهاجم و نقد ارزشهای آن نسل جوان را برای مقابله با آن آماده کنند و فراموش نکنند که انسان به آنچه از آن منع می‌شود حریصتر می‌گردد. به علاوه، کسی که بکلی از فلسفه یا فکری بی‌خبر است در مقابل حمله فرهنگ مهاجم زودتر تسلیم می‌شود تا کسی که قبلاً در جریان جنبه‌های مثبت و منفی فکر یا فلسفه‌ای قرار گرفته است.^{۳۱}

در این زمینه، یعنی رابطه متقابل آموزش و پرورش و فرهنگ، هنوز گفتنی بسیار است. از جمله می توان چنانکه بعضی محققان کرده اند به تجزیه و تحلیل فرهنگهای کنونی و بیان جنبه های گوناگون فرهنگ ستی و فرهنگ معاصر و چگونگی تلفیق آنها در برنامه های آموزشی پرداخت و اصول آموزش این فرهنگها را در مراحل مختلف رشد انسان مورد بررسی قرار داد. لکن برای احتراز از اطاله کلام به همین مقدار اکتفا می شود و در پایان متذکر می گردد، همان طور که یکی از بزرگان مغرب زمین گفته است فرهنگ آن چیزی است که با گذشت زمان بر اثر فراموشیهای طبیعی باقی می ماند و از میان نمی رود و باعث تحکیم و تقویت شخصیت انسان و تعالی مداوم او می شود.

به این معنی، آموزش و پرورش در مبانی چنین فرهنگی نقش اساسی دارد و چنین فرهنگ آموختگانی می توانند به وسعت و غنای فرهنگ ملی و بشری مدد کنند.

انشاء...

پانویسها:

1- Culture

2- Education

۳- فرهنگ معین

۴- همان کتاب

۵- روح الامینی. مبانی انسان شناسی. ص: ۲۳۱-۱۳۲. "باتوجه به اینکه فرهنگ ویژه انسان است می‌توان مردم شناسی (انتولوژی) را علم مطالعه و شناخت تاریخی فرهنگ نامید". ص: ۱۳۱.

۶- همان کتاب، ص: ۱۳۵.

۷- همان کتاب، ص: ۱۳۶.

۸- اتو کلاین برگ. روان شناسی اجتماعی. ترجمه علیمحمد کاردان (۱۳۶۹). جلد اول، ص: ۹۵.

۹- همان کتاب، ص: ۹۶.

۱۰- منظور واردن (Warden)، مؤلف کتابی با عنوان "ظهور فرهنگ انسانی" (۱۹۳۸) است.

11- Communication

۱۲- اتو کلاین برگ. روان شناسی اجتماعی. جلد اول، ص: ۵۰.

13- Enculturation

14- Phylogenetic

۱۵- اتو کلاین برگ. روان شناسی اجتماعی. جلد اول، ص: ۵۰.

۱۶- همان کتاب، ص: ۵۷.

۱۷- ژان استوتزل. روان شناسی اجتماعی. ترجمه علیمحمد کاردان (۱۳۶۸)، ص: ۷۹-۸۰.

۱۸- گاستون میالاره. معنی و حدود علوم تربیتی. ترجمه علیمحمد کاردان (۱۳۷۰)، ص: ۳-۴.

۱۹- همان کتاب، فصل اول

۲۰ و ۲۱- همان کتاب، همانجا

22- Autoeducation

۲۳- علیمحمد کاردان. "عقاید تربیتی کرشن اشتاینر". مجله دانشکده ادبیات، سال ششم، شماره اول، ص: ۲.

۲۴- همان مقاله، ص: ۳.

۲۵- اصول راهنمایی در آموزش و پرورش، ضمیمه. ص: ۲۱۳-۲۱۴.

۲۶- همان کتاب ضمیمه، ص: ۲۱۴.

۲۷- لیف. فلسفه آموزش و پرورش، ص: ۱۰۰.

۲۸- همان کتاب، ص: ۱۰۱.

- ۲۹- جرج نلر، آشنائی با فلسفه آموزش و پرورش. ترجمه فریدون بازرگان (تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۶)، صص: ۹۱-۹۲
- ۳۰- اصول راهنمایی در آموزش و پرورش، ص: ۲۱۴
- ۳۱- آرنسون، روان‌شناسی اجتماعی. ترجمه شکرکن (اهواز، دانشگاه شهید چمران اهواز، چاپ دوم، ۱۳۶۴)، صص: ۹۲-۹۳

منابع فارسی

- ۱- آرنسون، روان‌شناسی اجتماعی. ترجمه شکرکن. اهواز: دانشگاه شهید چمران اهواز، چاپ دوم، ۱۳۶۴.
- ۲- استوتزل، ژان. روان‌شناسی اجتماعی. ترجمه علیمحمد کاردان. تهران: دانشگاه تهران، چاپ چهارم، ۱۳۶۸
- ۳- پیازه، ژان. روان‌شناسی و دانش آموزش و پرورش. ترجمه علیمحمد کاردان. تهران: دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۷
- ۴- دبس، موريس. مراحل تربیت. ترجمه علیمحمد کاردان. تهران: دانشگاه تهران، چاپ هشتم، ۱۳۶۸
- ۵- روح الامینی، محمود. مبانی انسان‌شناسی. تهران: طوس، ۱۳۵۷
- ۶- شکوهی، غلامحسین. مبانی و اصول آموزش و پرورش. مشهد: انتشارات آستان قدس، ۱۳۶۸
- ۷- کلابین برگ، اتو. روان‌شناسی اجتماعی. ترجمه علیمحمد کاردان. تهران: انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، چاپ دهم، ۱۳۶۹
- ۸- گال، رژه. اصول راهنمایی در آموزش و پرورش و طرح لانژون - والون. ترجمه علیمحمد کاردان، تهران. دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۴۵
- ۹- میالاره، گاستون. معنی و حدود علوم تربیتی. ترجمه علیمحمد کاردان. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۰
- ۱۰- نلر، جرج. آشنائی با فلسفه آموزش و پرورش، ترجمه فریدون بازرگان. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۶
- ۱۱- هوشیار، محمدباقر. اصول آموزش و پرورش. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۲۸

منابع خارجی

- 1- Bertrand, y. Theories contemporaines de l'education, Ottawa: john Wiley, 1990.
- 2- Hubert, R. Traité de la pédagogie générale. Paris: PUF, 1970.
- 3- Kneller, G. Introduction to the philosophy of education. Ottawa: John Wiley, 1977.
- 4- Leif, J. Philosophie de l'education, inspirations et tendances nouvelles. Paris: Delagrave, 1967.
- 5- Schofield, H. The philosophy of education, an introduction. London: Academic press, 1976.